

تاملی در مفهوم و بسترهای اندیشه‌ورزی در علوم سیاسی
و جامعه‌شناسی ایران معاصر

دکتر محمدرحیم عیوضی*

چکیده

در سیر تحولات معرفتی در عرصه مطالعات علوم انسانی از جمله اندیشه سیاسی براساس گرایش‌های کمتر انتقادی و بیشتر تقلیدی و متأثر از ورود ترجمه‌ای مباحث علوم انسانی، بستر اندیشه‌ورزی سیاسی و اجتماعی از قوت کافی برخوردار نبوده و حتی پس از انقلاب اسلامی نیز تقسیم‌بندی قابل اطمینان نحله‌ها و آثار در حیطه اندیشه سیاسی شکل نگرفته است. و این در حالی است که مقوله تولید علم و ضرورت نظریه‌پردازی و اندیشه‌ورزی سیاسی و تأمل در مقدمه اندیشه سیاسی به صورت روشمند و با اتکاء به مبانی معرفتی و شرایط محیطی جامعه اسلامی از اهداف استراتژیک نظام سیاسی و مورد عنایت نخبگان و دست‌اندرکاران قرار دارد. اما به رغم شرایط و مقتضیات مناسب و تغییرات محیطی که موجب دگرگونی در سطح تقاضای جامعه شده است. همچنان طرح این سؤال اساسی مطمح‌نظر نخبگان و اندیشه‌ورزان قرار دارد:

چه عامل یا عواملی باعث رکود فکری و تکوین اندیشه‌ورزی در ایران معاصر و مانع از برخورد خلاق و روزآمد با مفهوم و مباحث این حوزه از علوم انسانی گردیده است.

کلید واژه‌ها

اندیشه سیاسی، اندیشه‌ورزی، فلسفه سیاسی، نظریه سیاسی، مسئولیت‌شناسی علمی، رکود فکری

* دانشیار علوم سیاسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) eivazi50670@yahoo.com.hk

مقدمه

با عنایت به تحولات تجربه شده در ایران معاصر درخصوص موضوع مورد بحث می‌توان گفت ورود ترجمه‌ای مباحث علوم انسانی به‌طورکلی و علوم سیاسی به‌طور خاص از یک طرف و عدم سنخیت مبانی معرفتی این علوم و شرایط فرهنگی - سیاسی مولد آنان با مبانی معرفتی و شرایط فرهنگی - سیاسی در ایران معاصر از طرف دیگر، سبب گردیده شناختی عمیق و چند بُعدی نسبت به مفاهیم رایج در این علوم به دست نیاید. به عبارت دیگر، مفاهیم در فضایی بیگانه با محتوای خویش، راهگشای حل معضلات و مقابله با چالش‌ها گردیده‌اند. از اینرو «تقسیم‌بندی موضوعات» که از اهمیت بالایی در تجزیه و ترکیب نزدیک به واقعیت مسایل و دستیابی به تحلیل‌های اطمینان‌بخش برخوردار هستند، بی‌بهره از شاخص‌ها و معیارهای مورد اجماع، صورتی سلیقه‌ای یافته‌اند که نتیجه آن، خلط مباحث از یکسو و ضعف مذاقه، نقد و بازسازی نظریات سیاسی متناسب با شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی شده است. لازم به ذکر است که آشفتگی مفهومی غیر از پیچیدگی واقعیات می‌باشد و نباید این دو را یکی پنداشت، بنابراین ویژگی آشوبی تغییرات و پویایی‌های سیاسی، نباید به منزله مشروعیت هرج و مرج در مفاهیم سیاسی تلقی شوند، زیرا اساساً فلسفه وجودی و کارکرد مفاهیم، تسهیل درک به‌صورتی معنادار و منتظم می‌باشد. با در نظر داشتن این مقدمه فرضیه اصلی این مقاله عبارتست از اینکه: رکود فکری و تکوین اندیشه‌ورزی ناشی از تقلید و ترجمه صرف در ایران معاصر مانع از برخورد خلاق و روزآمد با مفهوم و مباحث «اندیشه سیاسی» گردیده است.

گفتار اول: بسترهای اندیشه‌ورزی در علوم سیاسی و جامعه‌شناسی ایران معاصر

از آنجایی که روش مسلط در جوامع دانشگاهی این کشور، متأثر از روش‌های آمریکایی و فرانسوی است و گرایش به «عملگرایی» و عدم پرداختن به تحلیل‌های موشکافانه و عمیق از خصایص این گونه روش‌هاست، لذا در مجامع علمی، بدون توجه به حدود و ثغور محدوده مورد نظر در علوم انسانی و ز جمله - اندیشه سیاسی - به طرح مطالب متنوع، ذیل این عنوان می‌پردازند.

از عناوین درسی استنباط می‌شود که رشته سیاسی دست‌کم تا اواسط دهه ۱۳۴۰ هجری شمسی متأثر از رشته حقوق بود که این خود متأثر از نظام آموزشی فرانسه است (ازغندی، ۱۳۷۸: ۴۶). به رغم فراز و نشیب‌ها و تغییرات دانشگاهی به‌نظر علیرضا ازغندی: علم سیاست در ایران پیش و پس از انقلاب، چندان تغییری نکرده و دچار تحول اساسی نشده است (همان، ۴). علم سیاست معاصر ایران از لحاظ عملی و نظری ملهم از دو رشته حقوق و جامعه‌شناسی فرانسوی از یکسو و علم سیاست آمریکایی از سوی دیگر است. به دیگر سخن، سرچشمه علم سیاست نظری ایران، دستاوردها و افکار و آثار حقوقدانان و جامعه‌شناسان سیاسی فرانسوی است؛ همچنان‌که اتکای علم سیاست عملی ایران به ویژه از اواسط دهه ۱۳۴۰ شمسی، به روش‌ها و مطالعات آثار علمای علم سیاست آمریکایی بوده است (همان، ۱۲۹). روی هم رفته دیدگاه فرانسوی آموزش و تدریس سیاست که متکی بر فلسفه، تاریخ، جامعه‌شناسی و حقوق است و بر انکارگرایی ذهنی مبتنی است، کارش به عام‌گرایی می‌انجامد و در نهایت قادر به شناخت و تبیین پدیده‌های اجتماعی به‌صورت واقع‌بینانه نیست (همان، ۱۴۲ و ۱۴۴).

همسایه نزدیک این رشته یعنی جامعه‌شناسی نیز همین وضع را دارد. به گفته تقی آزاد ارمکی اکثریت افراد درگیر در حوزه جامعه‌شناسی نظری ایران (جامعه‌شناسی اثباتی) در فرانسه تحصیل کرده و متأثر از حوزه جامعه‌شناسی با رویکرد اثباتی (اندیشه‌های آگوست کنت و امیل دورکیم) بوده و در جهت دفاع از بینش کارکردی برآمده‌اند... در گرایش نظری جامعه‌شناسی ایران با سه رویکرد اصلی روبرو هستیم:

۱. رویکرد انتقادی متأثر از مارکسیسم
 ۲. رویکرد انتقادی علمی - ژورنالیستی

۳. رویکرد اثباتی و علم‌گرایانه (آزاد ارمکی، ۱۳۷۸: ۲۱۰ - ۲۱۱).

به اعتقاد نگارنده بخش اعظمی از از انگاره خاص جامعه فکری کشور ما در حوزه‌های علوم انسانی عبارت از انگاره فرانسوی است. این انگاره از فرهنگ سیاسی جامعه کهن فرانسوی که مشخصاً بر روش‌های مشهور طی دوره انقلاب فرانسه تأثیر نهاد، اخذ شده است. برخی از خصایص این فرهنگ سیاسی جامع عبارتند از: انقلابی‌گری (به معنای داشتن سرهای پرشور و چشم‌داشت به روش‌های کوبنده و آنی)، مخالفت با اهمیت سنت‌ها، ارج نهادن به فضایل انتزاعی، مجادله‌گری و ناتوانی در نیل به اجماع، فردگرایی شدیداً سیاسی، تأکید بر

عنصرحق (به مثابه آنچه باید از دولت گرفت و به تفکیک از عنصر تکلیف)، حسد ذاتی به اقران، چنان‌که الکسی دو توکویل حسد را ویژگی ذاتی نظام‌های دموکراتیک می‌نامد (توکویل، ۱۳۴۷: ۴۱۰) و سوءظن شدید به نهاد دولت.

روی دیگر سکه و در طرف دیگر نگرش آمریکایی است. نگرشی عملگرا و فایده‌طلب؛ به دنبال راه‌حل‌های فوری و عاجل می‌گردد و اهل اندیشه و اندیشیدن نیست و تفکر به معنای تأمل نمودن و درنگ کردن، جایی در آن ندارد. بقول لوئیس هارتز در آمریکا هرگز یک جنبش و یا حزب سیاسی لیبرال وجود نداشته است، آنچه داشته‌ایم، شیوه زندگی آمریکایی بوده است که در واقع از افکار جان‌لاک - بدون اطلاع از نقش وی در این مسأله - صیقل ملی‌خورده‌ای است (اسپریگنز، ۱۳۷۷: ۴۴).

توماس اسپریگنز در کتاب «فهم نظریه‌های سیاسی» درخصوص عملگرایی آمریکاییان با لحن سرزنش‌آمیزی می‌نویسد: اگر اساس و بنیان نظام پایدار باشد و یا اعتقاد به استحکام آن موجود باشد، مسایل حاصل یک به یک و از طریق آزمون و خطا فیصله می‌یابند. به جای توجه به ریشه مسایل سیاسی یعنی حوزه‌ای که نظریه‌پردازی ضرورت پیدا می‌کند. آمریکایی‌ها با «زدوبندهای ناشیانه» پیش می‌روند. براساس تعبیر ادmond برک، این عدم توجه به نظریه‌پردازی احتمالاً از یک وضع سیاسی نسبتاً پایدار حکایت می‌کند، البته این مزیت عملی سیاسی به زیان تفکر تمام می‌شود. عدم مهارت و پیچیدگی فکری در گستره سیاست آمریکا، با این‌که از محاسن آن نظام است، چیزی نیست که بتوان در تاریخ اندیشه به آن مفتخر بود... یکی از دلایل اینکه آمریکا در فهم دیگر کشورها و ملل و این‌که در رابطه‌اش با آن‌ها دچار مشکل است، همین نکته است (همان، ۴۴ - ۴۵).

نمود و بازتاب این مسایل درخصوص نحوه تفکر در ایران به راحتی در قالب آشفتگی در سطوح و مراتب گوناگون تحلیل‌های سیاسی - اجتماعی و تشخیص و تعیین اولویت‌ها قابل مشاهده است، امری که هم محصول و هم مولد نبود اجماع‌نظر در بین اندیشمندان این دیار است. این درهم‌ریختگی و پریشانی مجامع علمی درباره «اندیشه سیاسی» را می‌توان در تعاریف متعدد و متضاد و بلکه فراتر از این، تعاریف نقیضی یافت که نمی‌توان آن‌ها را در کنار یکدیگر نهاد و مشخص نمی‌گردد که اندیشه سیاسی چیست؟ نظریه سیاسی چیست؟ فلسفه سیاسی کدام است؟ وظیفه، هدف و روش دانشمند و پژوهشگر هریک از این عرصه‌ها کدام

است؟ جالب توجه است که نویسندگان داخلی عموماً، سخنان خود را بدون استدلال و بدون مرجع ذکر می‌کنند و گویی هرکس براساس دریافت خویش می‌سازد و پیش می‌رود.

گفتار دوم: مروری بر تعاریف و مفاهیم ارائه شده در حوزه اندیشه‌ورزی

علی بیگدلی می‌نویسد: فلسفه سیاسی برخلاف اندیشه سیاسی که براساس مقتضیات زمان و مکان طرح‌ریزی شده است، یک وسعت جهان شمول دارد و دارای بار فلسفی هستی‌شناسی و آرمان‌گرایی می‌باشد. مثل تئوری «فیلسوف شاه» افلاطون... فلسفه سیاسی برخلاف اندیشه سیاسی متوجه مبانی اخلاقی - مذهبی و انسانی است و تغییراتش روبنایی است، درحالی‌که اندیشه سیاسی زیربنایی است، بنابراین فلسفه سیاسی به مباحث فلسفی - ماوراءالطبیعه و هستی‌شناسی می‌پردازد. اما نظریه سیاسی فرع بر اندیشه سیاسی است که با توجه به شرایط روز در هر زمان و مکان از طرف اندیشمند مطرح می‌شود... حوزه عملکرد آن (نظریه سیاسی) محدود به کشور یا منطقه است (بیگدلی، ۱۳۷۶).

محمدحسین جمشیدی برخلاف نظر فوق اندیشه سیاسی را نه فرع بر نظریه سیاسی بلکه یکی از ارکان آن به حساب می‌آورد هرچند که تعریف مستقلی از «اندیشه سیاسی» ارائه نمی‌دهد (جمشیدی، ۱۳۷۷: ۳۱۸). درواقع، مفهوم مشخص نشده به دنبال مصادیق آن می‌رویم. سیدجواد طباطبایی در کتاب «زوال اندیشه سیاسی در ایران» در ذیل عنوان «زایش اندیشه سیاسی» بی‌توجه به عنوانی که ذکر کرده در مطالبی که ارائه می‌کند، به طور مکرر از عنوان «فلسفه سیاسی» استفاده می‌کند. گویی که «فلسفه سیاسی» با «اندیشه سیاسی» یکی است. ایشان نیز همچون سایرین و برطبق عادت مألوف تعریفی از «اندیشه سیاسی» ارائه نمی‌دهند هرچند که آموخته‌ایم در تحقیق علمی می‌بایستی اول به تعریف مفاهیم پرداخت. البته عدم دقت نظر، مشکلات و ایرادات دیگری را فراهم آورده که بررسی آن نیازمند فرصتی دیگر است.

موسی نجفی در مقاله‌ای تحت عنوان «اندیشه سیاسی در متون تاریخی» هیچ تعریفی از «اندیشه سیاسی» ارائه نمی‌کند و درواقع آن را همچون کلیتی تجزیه‌ناپذیر رها می‌کند (نجفی، ۱۳۷۷).

عبدالرحمن عالم که دو جلد کتاب در زمینه تاریخ فلسفه سیاسی غرب به رشته تحریر درآورده است صحبتی درمورد نسبت «اندیشه سیاسی» و «فلسفه سیاسی» به میان نیاورده است.

وی در جلد اول هیچ‌گونه تعریفی از «فلسفه سیاسی» یا «اندیشه سیاسی» به دست نمی‌دهد و به دلخواه، فصول متعددی را تحت عنوان اندیشه سیاسی یا فلسفه سیاسی ارائه کرده است؛ مانند «اندیشه سیاسی پیش از سوفسط‌ها»، «اندیشه سیاسی سوفسط‌ها»، «اندیشه سیاسی سقراط»، «اندیشه سیاسی دوره یونانی‌گری»، «فلسفه سیاسی در دوره افول دستگاه پاپ»، «سهم فلسفه سیاسی سده‌های میانه». ایشان در نگارش جلد اول از کتبی با عناوین افکار سیاسی^۱ و تئوری‌های سیاسی^۲ استفاده کرده‌اند (عالم، ۱۳۷۸: ۱۳). اما رویه‌ای اندک متفاوت در جلد دوم (عالم، ۱۳۷۵: ۷۱ و ۷۷). در پیش گرفته‌اند، بدین توضیح که به ارائه تعریفی از فلسفه سیاسی پرداخته‌اند، اما متأسفانه تاریخ اندیشه را مترادف با فلسفه سیاسی پنداشته و معرفی کرده‌اند. طبق تعریف ایشان فلسفه سیاسی یعنی «تفکر منظم درباره ماهیت، هدف‌ها، ساختار و قدرت دولت، از یکسو برای فهم و شناخت واقعی دولت، و از سوی دیگر برای حفظ یا تغییر آن است. فلسفه سیاسی فعالیتی فکری و ذهنی است با هدف پرداختن به مسایل و دشواری‌های اجتماعی و سیاسی و حل و رفع آن‌ها، و از زمانی آغاز شد که انسان‌ها به حفظ آزادی خود در برابر اقتدار دولت توجه کردند. اما همه انسان‌ها این توانایی فکری را نداشتند و فقط عده‌ای درباره موضوع‌های اصلی فلسفه سیاسی اندیشیدند، سخن گفتند یا نوشتند... نسل‌های آینده در نگاه به گذشته‌ها، یا مجموعه اندیشه فیلسوفان نیز آشنا شدند، و آن را تاریخ اندیشه یا فلسفه سیاسی نامیدند (عالم، ۱۳۷۵: ۲۱ - ۲۲).

با این وجود در فصل‌بندی‌ها هم‌چنان از عناوین «اندیشه سیاسی» و «فلسفه سیاسی» استفاده گردیده است و همانند جلد اول بیشتر، عنوان «اندیشه سیاسی» آورده شده است. گفتنی است گسترانیدن محدوده آن‌چه به زعم نویسنده کتاب‌های فوق، فلسفه سیاسی می‌باشد به اندازه تاریخ اندیشه‌ها، بسیار خطرناک است. عبدالرحمن عالم در کتاب دیگری در توضیح نظریه سیاسی نوشته‌اند: نظریه سیاسی اینک، در واقع به سنجش و ارزیابی نهادهای گوناگون سیاسی می‌پردازد تا دریابد آیا این نهادها قادرند منافع مردم را تأمین کنند یا نه (همان، ۲۲). ایشان در ادامه با نگاهی غیرعلمی مطالبی را آورده‌اند که می‌توان آن‌را از جمله

1- Political Thought

2- Political Theories

مصادیق پراکندگی و عدم انسجام ذهنی و فکری فضای اندیشه‌ای در ایران به شمار می‌رود. وی چنین ادعا کرده است: امروزه پرداختن به نظریه سیاسی دیگر کاری برای اوقات فراغت عده‌ای فارغ از غم نان نیست، بلکه کار کسانی است که به آن علاقه دارند و می‌خواهند به نظریه‌پردازی سیاسی به‌پردازند تا جریان‌های سیاسی را تبیین کنند.

در مقابل باید پرسید آیا آنان که در گذشته به نظریه سیاسی می‌پرداختند برای گذراندن اوقات فراغت بوده؟ و این‌که فارغ از غم نان به نظریه‌پردازی می‌پرداختند؟ همچنین باید اشاره کرد که مفهوم «اوقات فراغت» کاملاً جدید بوده و نتیجه زندگی ماشینی می‌باشد که تصور آن برای پیشینیان غیرممکن بوده است.

نویسنده دیگر سیدعلی محمودی مخالف اصطلاح «فلسفه سیاسی» بوده و به جای آن از اصطلاح «فلسفه سیاست» بهره جسته است. سیدعلی محمودی در کتاب «عدالت و آزادی» مفصلاً در این مورد استدلال کرده و نوشته است: از اصطلاح «فلسفه سیاسی» این‌طور می‌فهمیم که فلسفه‌ای در اختیار داریم که ماهیتاً «سیاسی» است؛ اما آیا چنین است؟

تحت عنوان شاخه‌ها یا شعب «فلسفه»، تاکنون ده عنوان احصاء شده است، بدین قرار: فلسفه اخلاق، فلسفه علوم اجتماعی، فلسفه منطق، فلسفه تعلیم و تربیت، فلسفه علم، فلسفه حقوق، فلسفه هنر، فلسفه زبان، فلسفه دین، فلسفه تاریخ. در تمامی این اصطلاحات، ترکیبات به صورت «مضاف و مضاف الیه» است؛ لیکن در اصطلاح «فلسفه سیاسی»، ترکیب به صورت «صفت و موصوف» به کار رفته است. چرا چنین است؟ چرا می‌گوییم «فلسفه سیاسی» ولی نمی‌گوییم «فلسفه دینی»، «فلسفه تاریخی»، «فلسفه زبانی» و «فلسفه اخلاقی»؟ به نظر می‌رسد این اتفاق فقط در مورد «فلسفه سیاسی» رخ داده است و نه دیگر عناوین. اگر از اصطلاح «فلسفه سیاسی» این‌گونه دریابیم که فلسفه‌ای وجود دارد با ماهیت «سیاسی»، بلافاصله این پرسش مطرح می‌شود که این فلسفه چگونه فلسفه‌ای است؟ تعریف آن کدام است؟ و اگر فیلسوفی مدعی چنین فلسفه‌ای شد، منطقاً بایستی بپذیرد و اثبات کند که در قلمرو فلسفه، فلسفه‌های مشابه دیگری نیز وجود دارد. فی‌المثل فلسفه‌ای که ماهیتاً حقوقی است (فلسفه حقوقی) و فلسفه‌ای که ماهیتاً تاریخی است (فلسفه تاریخی) و یا فلسفه‌ای که ماهیتاً زبانی است (فلسفه زبانی). آیا به راستی فلسفه‌هایی با ماهیات حقوقی، تاریخی، زبانی و... وجود دارد؟ ... به نظر می‌رسد اگر اصطلاح مبهم «فلسفه سیاسی» را به کنار نهیم و اصطلاح «فلسفه

سیاست» را به کار بریم، بتوانیم تصویر روشنی از آن ارائه کنیم و به تحلیل مفاهیم آن به‌پردازیم. محمودی چنین بیان می‌نماید که اصطلاح «فلسفه سیاست»^۱ را من در متون فلسفی غربیان در باب سیاست ندیده‌ام؛ لیکن در برخی نوشته‌های نویسندگان غربی مشاهده می‌شود که از اصطلاح «فلسفه سیاسی»^۲ مفهوم و حتی اصطلاح «فلسفه سیاست» را مراد کرده‌اند. به عبارتی مرادمان این است که «سیاست» موضوع فلسفه قرار گرفته است؛ فلسفه، سیاست را مورد سوال و چون و چرا قرار می‌دهد، می‌کوشد آن را تحلیل کند، به ارزیابی آن به‌پردازد. آن‌را نقد کند و از «چیست»ی و «چرا»یی آن سخن بگوید. در فلسفه سیاست، فیلسوف از ماهیت سیاست پرسش می‌کند و موضوع سیاست را در آزمایشگاه فلسفه با تیغ تحلیل فلسفی تشریح می‌کند و می‌کوشد میزان اعتبار آن را مورد بررسی قرار دهد (محمودی، ۱۳۷۶: ۱-۳).

جالب توجه است ایشان در کتاب دیگری که یک‌سال بعد به چاپ رسیده است. بدون توجه به استدلال‌های مفصل خود در کتاب پیشین، از اصطلاح «فلسفه سیاسی» به کرات استفاده کرده‌اند. ضمن آن‌که در آغاز کتاب حتی یک تعریف کوتاه از فلسفه سیاسی ارائه نداده و در این کتاب هم مشکل بی‌توجهی به ضرورت ارائه چارچوب تئوریک و تعریف مفاهیم وجود دارد. نمونه دیگر از عدم تفکیک مفاهیم جهت تعیین حوزه یادشده نظر سیدعلی‌اصغر کاظمی است: فلسفه سیاسی، بنا به سرشت پرسش‌گر و حقیقت‌جوی خود، غایات سیاسی در جامعه را مورد نقد و ارزیابی قرار می‌دهد و می‌کوشد میزان کارایی و اعتبار آن‌را مورد سنجش عقلی و استدلالی قرار دهد... فلسفه سیاسی، ارزش‌ها و هنجارها و کنش‌های آن نظام را با معیارهای عقلی مورد ارزیابی قرار می‌دهد... کار فلسفه و فیلسوف سیاسی فراتر از توصیف و تبیین می‌رود و با پرداختن به «باید» و «نباید»ها، «هست»ها و «نیست»ها و تحلیل عقلانی آن‌ها به یک سلسله تجویزها می‌رسد که خطوط کلی حرکت جامعه را برای نیل به سعادت و نیک‌بختی ترسیم می‌کند (کاظمی، ۱۳۷۶: ۴۳-۴۴).

سیدعلی قادری در مقدمه‌ای که بر «کتاب‌شناسی اندیشه سیاسی» نگاشته، آورده است: اگر بخواهیم اندیشه سیاسی را در عبارتی کوتاه تعریف کنیم چنین می‌شود: آن دسته از باورهای

1- Philosophy of politics

2- Political Philosophy

فلسفی است که مستقیماً به اداره امور مردم مرتبط است (حسینی، ۱۳۷۳: ۱۳). دکتر علی اکبر در کتاب سیری در اندیشه‌های سیاسی به کاوشی تاریخی در درک این مفهوم پرداخته و نوشته: اندیشه سیاسی ترجمه‌ای است در مقابل اصطلاحات زیر:

۱. نظریه سیاسی^۱

۲. فلسفه سیاسی^۲

۳. ایدئولوژی سیاسی^۳

۴. دکترین سیاسی^۴

مفاهیم مرکب فوق عمده‌تاً مترادف با یکدیگر به کار برده می‌شوند، هرچند که ممکن است در بررسی دقیق‌تر تفاوت‌هایی میان این مفاهیم وجود داشته باشد. مخصوصاً بین دو کلمه تئوری^۵ و فلسفه^۶ که بدین ترتیب مسأله تمایز و تشابه بین این دو مطرح می‌شود. تا پایان قرن گذشته دو کلمه تئوری و فلسفه و همچنین کلمه علم^۷ را مترادف با یکدیگر به کار می‌بردند. نوع خاص از اندیشه‌های سیاسی بنام دکترین سیاسی^۸ یا ایدئولوژی سیاسی^۹ خوانده می‌شود همان‌طوری که از نام آن پیداست در رابطه نزدیک با سیاست بوده است (اکبر، ۱۳۷۰: ۱).

حسین بشیریه در کتاب دولت عقل در گفتار اول آن با عنوان مسایل اساسی در فلسفه سیاسی می‌نویسد: موضوع بحث فلسفه سیاسی کل دولت یا جامعه سیاسی است و یا به سخن دیگر دل‌نگرانی اخلاقی برای کیفیت زندگی کل جامعه سیاسی ویژگی اصلی فلسفه سیاسی است. در فلسفه سیاسی جدا کردن ابعاد توصیفی و تحلیلی از جهات تجویزی و هنجاری ممکن نیست (بشیریه، ۱۳۷۴: ۴). وی فلسفه سیاسی را معادل نظریه سیاسی^{۱۰} در نظر گرفته است و در نسبت فلسفه سیاسی و اندیشه سیاسی و تفاوتشان می‌نویسد: فلسفه سیاسی، اغلب

- 1- Political theory
- 2- Political Philosophy
- 3- Political thought
- 4- Political ideas
- 5- Theory
- 6- Philosophy
- 7- Science
- 8- Political doctrines
- 9- Political ideology
- 10- Political theory

به شیوه‌ای انتزاعی با غایت حکومت و ابزارهای مناسب دستیابی به آنها و مالاً با بهترین شکل حکومت ممکن سروکار دارد. موضوعات اصلی فلسفه سیاسی را مباحثی چون چگونگی احراز حقیقت، عدالت، مبنای خیر و صلاح عمومی، لوازم آزادی و برابری، استوار کردن زندگی سیاسی بر اصول اخلاقی، دلیل و ضرورت وجود حکومت، دلایل اطاعت اتباع از قدرت و جز آن تشکیل می‌دهد. اندیشه سیاسی به معنای نوین کلمه نیز دارای علایق کم و بیش مشابهی است و از اینرو بیشتر با فلسفه سیاسی قرابت دارد تا مثلاً با نظریه یا تئوری به معنای جدید. به این مفهوم، اندیشه سیاسی قرن بیستم در واقع دنباله فلسفه سیاسی قدیم است. اما از یک دیدگاه مهم میان آنها تفاوت وجود دارد و آن این که اندیشه سیاسی خصلتی عملگرایانه‌تر دارد و علایق انتزاعی‌تر فلسفه سیاسی از جمله بحث از دلایل و ضرورت و مبنای تکوین حکومت را کنار گذاشته است (بشیریه، ۱۳۷۶: ۱۷).

حاتم قادری با تاسی به برخی نظرات رایج در تبیین مفهوم اندیشه سیاسی می‌نویسد: منظور از «اندیشه سیاسی»، هم عطف توجه به منظومه‌ای فلسفی است که کلیت و شمولیت تفکراتی را داشته باشد (نظریه)، و هم عقاید و آرای سیاسی را به مثابه «فعل سیاسی» دربرگیرد... در تاریخ اندیشه سیاسی اسلام و ایضاً ایران به دلیل وجود یک کلیت دربرگیرنده و عام که بر تمامی ابعاد اجتماع و زندگی اجتماعی و فردی، شمولیت دارد، یعنی اسلام به مثابه یک دین، الزاماً تفکر اسلامی خارج و بیگانه از یک مجموعه و منظومه که این‌جا جوهر و صبغه مذهبی دارد، قابل تصور نیست، هرچند باید به فوریت اضافه کرد که چنین صاحب اندیشه‌ای حتماً مرد سیاسی و یا پردازنده به امر سیاست نیست. به این ترتیب اندیشه سیاسی آمیخته و مجموعه‌ای از فلسفه سیاسی، که از کلیات و اصول اعتقادی نشأت می‌گیرد، با تأثرات تاریخی و امر سیاست است (قادری، ۱۳۷۰: ۷۱-۷۲).

بنابراین طبق نظر حاتم قادری اندیشه سیاسی دربردارنده فلسفه سیاسی است و نه برعکس. کتاب نهادها و اندیشه‌های سیاسی در ایران و اسلام که تقریر درس دکتر حمید عنایت با تصحیح و مقدمه صادق زیباکلام می‌باشد فاقد تعریف اندیشه سیاسی است. هرچند نبود تعریف را می‌توان با در نظر داشتن تقریری بودن آن قابل قبول دانست اما نکته قابل توجه، موضع‌گیری صادق زیباکلام است که پس از سی سال این تقریرات را به صورت کتاب درآورده و اساساً مخالف «تعریف مفاهیم» می‌باشد. بنابراین طبیعی است که در مقدمه خود

کوچک‌ترین اشاره‌ای به معنا و مفهوم اندیشه سیاسی ننماید. ایشان به صراحت به مخالفت با سازماندهی روش‌شناختی در تحلیل‌های علوم انسانی پرداخته و می‌نویسد این فکر که: لازم است در طبع یک اثر در حوزه علوم انسانی رعایت «فرضیه»، «تئوری»، «چارچوب علمی» و روش قانونمند شود، مدت‌هاست که در مغرب زمین از پشت بام به زمین فروافتاده، اما به دلیل ضعف بنیة علمی و عقب‌ماندگی ما در مباحث علمی، هنوز سایه این باورهای منسوخ‌شده یک قرن پیش بر سر بسیاری از اساتید و محافل دانشگاهی ما سنگینی می‌کند. هنوزی بسیاری از اساتید ما در طبع آثار، مقالات یا تدوین پایان‌نامه‌ها، به‌جای فهم، نقد و بررسی موضوع، به گونه‌ای خشک، کاذب و مکانیکی صحبت از «متدولوژی علمی»، «ارائه فرضیه علمی» و «اثبات» و «ابطال» می‌کنند (زیبا کلام، ۱۳۷۷: ۱۲-۱۳).

در کتاب بحث‌هایی در اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم که به گفته نویسنده‌اش، قسمتی از آن از سال‌ها قبل برای تدریس درس تاریخ اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم ترجمه شده است و به مرور زمان، برخی مطالب، تجارب و نکته‌سنجی‌ها بر روی آن‌ها افزوده شده، (حلبی، ۱۳۷۵: ۱۲). تعریفی از اندیشه سیاسی ارائه نداده است. در کتاب سیری در نظریه‌های جدید در علوم سیاسی (بشیریه، ۱۳۷۸). نیز تعریف و محدوده‌ای برای نظریه‌های سیاسی مطرح نشده است هرچند عناوین متعددی با همین عنوان آورده شده‌اند. در کتاب مدرنیته و نظریه‌های جدید علم سیاست (سیف‌زاده، ۱۳۷۹). نیز تلاش‌های درخوری درمورد بینش فلسفی و مباحث روش‌شناختی و شناخت‌شناسی نظریه‌های جدید علم سیاست صورت گرفته اما به صورت مشخصی به تعریف آن (نظریه سیاسی) نپرداخته‌اند. در فرهنگ علوم سیاسی نیز صرفاً به اندیشه سیاسی آن هم در گستره‌ای نامحدود اشاره شده و در توضیح آن نوشته‌اند: این واژه در معنی موارد زیر به کار رفته است: ۱. افکار، نظریه‌ها و ارزش‌های محرک خط‌مشی و رفتار سیاسی، ۲. نظریه سیاسی، ۳. فلسفه سیاسی، ۴. جامعه‌شناسی، اقتصاد و علوم سیاسی (آقابخشی، افشاری‌راد، ۱۳۷۵: ۳۰۴).

در «واژه‌نامه سیاسی» (عباس یزدی، ۱۳۷۳) و «فرهنگ لغات و اصطلاحات سیاسی» (فولادوند، ۱۳۷۷: ۲۶۵). هم اصلاً معادلی برای هیچ‌یک ذکر نشده است، گویی چنین مفاهیم اصطلاحاتی وجود ندارند.

نمونه دیگر، معادل‌گذاری عزت‌الله فولادوند می‌باشد. وی مقاله مایکل گیلسی با عنوان «Martin Heidegger, in History of political philosophy» را به «اندیشه سیاسی هایدگر» ترجمه کرده است (فاستر، ۱۳۷۶). جواد شیخ‌الاسلامی نیز «Masters of political thought» را به خداوندان اندیشه سیاسی ترجمه کرده (جونز، ۱۳۷۶). اما در متن از معادل‌های «فلسفه سیاسی» و «تئوری سیاسی» استفاده شده است و مشخص نیست که معادل انگلیسی آن‌ها کدام کلمه بوده است. همچنین علی رامین، مترجم دیگر مجموعه فوق‌الذکر، ترجمه‌اش مشابه شیخ‌الاسلامی می‌باشد ضمن اینکه از «نظریه سیاسی» هم استفاده کرده که معادل انگلیسی‌اش مشخص نشده است. البته در برخی منابع دغدغه‌ها و تلاش‌هایی نیز مشاهده می‌شود که شایسته توجه‌اند هرچند کافی نیستند. به‌عنوان مثال می‌توان به مطالب آغازین کتاب تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم (جلد اول) نوشته حسین بشیریه اشاره کرد. لیکن در مجموع به‌نظر می‌رسد در چنین وضعیتی که مشخص نیست در مورد چه موضوعی و در چه محدوده‌ای سخن می‌گوییم پیچیدگی ناشی از تداخل موضوعات و انتقال تحلیل‌ها که حتی در مورد تعریف‌های حساب شده وجود دارد. دوچندان گشته و مانع از رسیدن به یک اجمال مطلوب علمی و آکادمیک در مورد مسایل می‌شود. اکنون از یک نگاه مقایسه‌ای برای روشن‌تر شدن بهتر ضعف موجود بهره می‌گیریم و به نوشته‌های خارجی اشاره می‌نماییم. برخلاف متون سیاسی‌ای که مؤلفان ایرانی نوشته‌اند و به برخی از آن‌ها اشاره شد غربی‌ها بسیار روشمندتر و مقیدتر به این مقوله پرداخته‌اند. هرچند با قطعیت نمی‌توان از یک اجماع فراگیر سخن گفت، لیکن روشمندی در بررسی‌ها و تقید به آن در ترسیم حوزه اندیشه سیاسی و سایر حوزه‌های مرتبط و متصل با آن قابل توجه است. توماس اسپریگنز در کتاب «فهم نظریه‌های سیاسی» به‌نظر می‌رسد که «نظریه سیاسی» را هم‌تراز و در محدوده «فلسفه سیاسی» می‌داند و می‌نویسد: فهم نظریه‌های سیاسی بالاتر از مطالعه صرف کتاب‌های فلسفه سیاسی است (اسپریگنز، ۱۳۷۷: ۱۶). او در آغاز کتاب اقدام به روشن‌سازی مفهوم «نظریه‌های سیاسی» می‌نماید و با آگاهی از تنوع تعاریف کوشش خود را با این جمله آغاز می‌کند: عبارت «نظریه‌های سیاسی» معانی گوناگونی دارد (همان، ۱۷).

در کتاب فلسفه سیاسی ویراسته آنتونی کوئینتن مقاله‌ای از جان پلامناتس با عنوان «کاربرد نظریه سیاسی» آورده شده و در قسمت‌های مختلف در کنار اصطلاح «نظریه سیاسی»، «فلسفه

سیاسی» آورده شده است. به گفته وی: مراد من از نظریه سیاسی^۱ توضیح نحوه عمل یا عملکرد حکومت‌ها نیست، بلکه تفکر منظم درباره غرض و غایت حکومت است. از اینرو شاید بهتر بود به جای تعبیر نظریه سیاسی از تعبیر فلسفه سیاسی استفاده می‌کردیم که هم معنای آن است و اگر من این کار را نکرده‌ام به آن لحاظ بوده که امروزه لفظ فلسفه، خصوصاً در کشورهای انگلیسی زبان، در معنایی محدودتر از آنچه سابقاً به کار می‌رفته، استعمال می‌شود (پلامناتس، ۱۳۷۱: ۴۴-۴۵). پلامناتس اذعان می‌کند: محققاً راست است که نظریه سیاسی یا فلسفه سیاسی معرفتی از آن نوع که علم سیاست ارائه می‌کند به بار نمی‌آورد، و باز درست است که نظریه سیاسی یا فلسفه سیاسی خواسته است نقش علوم سیاسی را نیز ایفا کند (همان، ۴۷).

در کتاب خداوندان اندیشه سیاسی (جلد دوم قسمت اول) و. ت. جونز این دو مفهوم را در کنار و همپای یکدیگر آورده است و وظیفه فروتنانه «فلسفه سیاسی» را چنین ذکر می‌کند: معنی و مفهوم دولت را از لحاظ اشخاص مختلفی که در آن زندگی می‌کنند، مشخص و قابل فهم سازیم. بدین ترتیب به تعداد افراد مختلف بشر، فلسفه‌های سیاسی وجود خواهد داشت (جونز، ۱۳۷۶: ۱۰). وی در چند سطر بعد هدف نظریات سیاسی را چنین بیان می‌کند: ارائه طرحی است که در قالب آن بتوان واقعیات را نظم و ترتیب بخشید و تجربه‌هایی که بدون چنین طرحی، بی‌نظم و نامربوط به نظر می‌رسد، معنی و مفهوم بخشید. هر اندازه بخواهیم واقعیات دارای معنی و مفهوم بیشتری شوند، به همان میزان، ساختن یک طرح رضایت‌بخش مشکل‌تر خواهد بود، لیکن هر قدر نظریه (تئوری) بهتر و مناسب‌تر باشد، واقعیات بیشتری می‌توانند معنی‌دار و قابل فهم گردند (همان).

البته این مباحث در این کتاب تحت عنوان کلی اندیشه سیاسی می‌آید و گویی که اندیشه سیاسی فراتر از فلسفه سیاسی و نظریه سیاسی است.

ویلیام. تی. بلومر در کتاب نظریه‌های نظام سیاسی تقریباً همین وظیفه و موضوع ذکر شده در کتاب فوق‌الذکر را برای نظریه سیاسی ذکر کرده و نوشته است: در اغلب نظریه‌های سیاسی «سیاست» با «حکومت عمومی» به هم ارتباط داده شده‌اند (بلومر، ۱۳۷۳: ۳۱). نظریه سیاسی تبیین موضوع سیاست است، درک عام جهان سیاسی است، چارچوب مرجع است. بدون آن

نمی‌توانیم رویدادی را به‌عنوان رویداد سیاسی بشناسیم و بگوییم چرا آن حادثه روی داده خوب بود یا بد، و در آینده چه رویدادهایی محتمل‌اند (همان، ۲۴).

در کتاب‌های دیگر نیز شواهد فراوان در اهتمام نویسندگان سیاسی و اجتماعی دیده می‌شود. هم‌چنان‌که پیشتر گفته شد هدف از مقایسه کوشش‌های متفکران داخلی با نظرات برخی نویسندگان غربی توجه دادن به حساسیت نسبت به منظور و مقصود مفهوم به کار گرفته شده و رابطه آن با سایر حوزه‌ها و پدیده‌های مورد بررسی نویسنده می‌باشد. به‌عبارت دیگر توجه به روشمندی در اظهارنظر و پردازش مطالب، محور اصلی است که در برخی از متفکران داخلی نیز قابل مشاهده بود. نتیجه آن‌که فرآیند مفهوم‌سازی نیازمند مسؤلیت‌شناسی علمی است که در وجه کاربردی‌اش خواه‌ناخواه صبغه سیاسی نیز می‌یابد. از این‌رو نیاز و ضرورت سامان‌بخشی مفاهیم، مشروط به پذیرش مسؤلیت علمی - سیاسی و بهره‌جویی از دیدگاهی انتقادی است که تناسب مفاهیم و واقعیت را بیش از پیش به وجود آورد و تحلیل‌ها را مشکل‌گشا گرداند. هرچند که این تناسب می‌تواند بنا به مکتب مورد پذیرش متفکران، از تنوع و تکثر برخوردار باشد.

نتیجه‌گیری

مفاهیم به مثابه طُرُق انتظام‌بخشی به واقعیات متکثر و پراکنده به‌صورتی قابل فهم، از اهمیت اساسی در درک تحولات جوامع برخوردار هستند. اندیشه سیاسی نیز که ربطی مستقیم با تغییرات جوامع دارد همچون یکی از مفاهیم مهم در مطالعات سیاسی به شمار می‌رود. بدیهی است که این مفهوم متناسب با سرعت تغییرات نیازمند بازنگری و بازاندیشی است. در ایران معاصر که به‌صورتی اجباری و از طریق اقتضائات سیاسی و نه سنخیت و تعاملات فرهنگی، تحولات متعدد و سریعی را تجربه نموده، مقولات اندیشه‌ای از جمله اندیشه سیاسی براساس گرایشاتی کمتر انتقادی و بیشتر اقتباسی صور فهم را شکل و سامان داده‌اند. از این‌رو خلط حوزه‌های مختلف و عدم حساسیت لازم جهت مفهوم‌شناسی و مفهوم‌سازی، نوعی سردرگمی در این زمینه را موجب شده است. بستر اندیشه‌ورزی سیاسی و اجتماعی در ایران معاصر از قوت کافی برخوردار نبوده و موضوع مهم مفاهیم و تحدید موضوعات به حالت تعلیق درآمده است. آشفتگی‌هایی که بنا به دلایل مختلف پدید آمده‌اند مانع از تأمل و پیگیری

مداوم مباحث مربوطه گشته و به تداوم سردرگمی و فقدان اجماع مدد می‌رساند. و تاکنون «تقسیم‌بندی قابل اطمینان نحله‌ها و آثار در حیطه اندیشه سیاسی» وجود ندارد و «واژه اندیشه سیاسی به‌طور عام برای اشاره به فلسفه سیاسی، نظریات سیاسی یا به‌ندرت برای مواضع سیاسی به‌کار رفته است». ناگفته نماند آنچه که در ایران بر دشواری موضوع می‌افزاید ویژگی اسلامی بودن فرهنگ و اندیشه‌هاست که علی‌رغم پیچیده نمودن بحث برخی ساده‌انگاری‌ها را نیز سبب شده است. با این وجود، گذر سریع بر تعاریف ارائه شده ما را به یک نتیجه مقدماتی می‌رساند که نیازمند مذاقه مستمر و جستجوی دقیق در منابع بیشتری می‌باشد. بر این اساس می‌توان گفت از آنجایی که نظریه، ترجمه «تئوری» از کلمه یونانی «تئورین» به معنای نظر کردن و دقت نمودن گرفته شده است و از سوی دیگر فلسفه تلاش دارد که با پرهیز از ظواهر و عوارض موجودات به نظر کردن به هستی آن‌ها به‌پردازد، «نظریه سیاسی» و «فلسفه سیاسی» وامدار یکدیگرند و «اندیشه سیاسی» حاصل نظرگاه اندیشمند سیاسی است، و بدین‌گونه اندیشه سیاسی پرداخته و متجلی می‌شود، ضمن آن‌که آن نظرگاه برآمده از فلسفه و نگرش خاص آن اندیشمند سیاسی است. اندیشه سیاسی یک سر در نظریه سیاسی دارد و در سطحی عمیق‌تر وابسته به فلسفه سیاسی است. بنابراین با توجه به جدیت مقوله تولید علم و ضرورت آن در ایران امروز، لازم است اندیشه‌ورزی سیاسی و تأمل در مقوله اندیشه سیاسی به صورت روشمند و با اتکاء به مبانی معرفتی و شرایط محیطی مورد تجدید نظر قرار گیرند. در این صورت تنوعات، در محدوده‌ای قابل تشخیص و متأثر از ویژگی‌هایی مشهود و خاص فرهنگ ایرانی - اسلامی به‌صورتی معنادار در می‌آیند و تجلی تأملات نخبگان و اندیشمندان سیاسی علی‌رغم تکرر به صورتی مثبت و مفید به حال فهم سیاسی، منشاء نظریه‌سازی سیاسی خواهند گشت. البته تغییرات محیطی همچون عاملی مهم به دگرگونی در سطح تقاضا می‌انجامند که این واقعیت، حساسیت نسبت به عرضه را به دنبال می‌آورد و هم‌چنان‌که در برخی موارد مشاهده شد، اظهارنظرهای متأخر با دقت نظر بیشتری صورت گرفته بودند.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- آقابخش، علی (۱۳۷۵). فرهنگ علوم سیاسی، چاپ دوم، تهران: مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران.
- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۷۸). جامعه‌شناسی در ایران، تهران: مؤسسه نشر کلمه.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۸). علم سیاست در ایران، تهران: انتشارات باز.
- اسپریگنز، توماس (۱۳۷۷). فهم نظریه‌های سیاسی، ترجمه فرهنگ رجایی، چاپ سوم، تهران: انتشارات آگاه.
- اکبر، علی (۱۳۷۰). سیری در اندیشه‌های سیاسی معاصر، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی - انتشاراتی الست.
- بیگدلی، علی (۱۳۷۶). تاریخ اندیشه سیاسی در غرب، جلد اول، تهران: مؤسسه انتشاراتی عطا.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۴). دولت عقل، تهران: مؤسسه نشر علوم نوین.
- _____ (۱۳۷۶). تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، جلد اول، تهران: نشر نی.
- _____ (۱۳۷۸). سیری در نظریه‌های جدید در علوم سیاسی، تهران: مؤسسه نشر علوم نوین.
- بلومر، ویلیام. تی (۱۳۷۳). نظریه‌های نظام سیاسی، جلد اول، ترجمه احمد تدین، تهران: نشر آران.
- توکویل، آلکسی دو (۱۳۴۷). تحلیل دموکراسی در آمریکا، ترجمه رحمت الله مقدم مراغه‌ای، تهران: انتشارات زوار.
- جمشیدی، محمدحسین (۱۳۷۷). اندیشه سیاسی شهید رابع، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- حسینی، سیدحمید (۱۳۷۷). کتاب شناسی اندیشه سیاسی، چاپ دوم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- حلی، علی‌اصغر (۱۳۷۵). بحث‌هایی در اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم، تهران: انتشارات اساطیر.
- جونز، و. ت (۱۳۷۶). خداوندان اندیشه سیاسی، جلد دوم، ترجمه علی رامین، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- سیف‌زاده، سیدحسین (۱۳۷۹). مدرنیته و نظریه‌های جدید در علم سیاست، تهران: نشر دادگستر.
- زیباکلام، صادق (۱۳۷۷). نهادها و اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران، تهران: انتشارات روزنه.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۸). تاریخ فلسفه سیاسی غرب (دو جلد)، چاپ دوم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- _____ (۱۳۷۵). بنیادهای علم سیاست، چاپ دوم، تهران: نشر نی.

فصلنامه مطالعات سیاسی

فاستر، مایکل. ب (۱۳۷۶). خداوندان اندیشه سیاسی، جلد اول، ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، تهران: انتشارات امیرکبیر.

فولادوند، عزت‌الله (۱۳۷۷). سیاست (گزیده و نوشته و ترجمه)، چاپ دوم، تهران: طرح نو.

قادری، حاتم (۱۳۷۰). اندیشه سیاسی غزالی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

کاظمی، سیدعلی‌اصغر (۱۳۷۶). بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر، تهران: نشر قومس.

محمودی، سیدعلی (۱۳۷۶). عدالت و آزادی، تهران: مؤسسه فرهنگی اندیشه معاصر.

_____ (۱۳۷۷). نظریه آزادی در فلسفه سیاسی هابزولاک، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

نوروزی‌خیابانی، مهدی (۱۳۸۴). فرهنگ لغات و اصطلاحات سیاسی، چاپ دوم، تهران: نشر نی.

یزدی، عباس (۱۳۷۳). واژه‌نامه سیاسی، تهران: مرکز خدمات فرهنگی سالکان.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.

